

سرنوشت ادبیات کلاسیک

بر اساس حکمت‌المشرقیین و تفکر ارسطویی

دکتر سید جعفر سجادی

استاد دانشگاه و مدیر گروه عربی

قطب‌الدین شیرازی شارح کتاب حکمت اشراق سهروردی گوید: کلمه اشراق چه آنکه از شرق به معنی مشرق گرفته شده باشد و یا از اشراق به معنی تابش و افاضه مستقیم و بی‌واسطه تفاوتی نمی‌کند زیرا اساس فلسفه در مشرق زمین بر اشراق و تابش فیوضات بی‌واسطه و عبارت‌دیگر بافت مستقیم است نه بافت قیاسی.

اصولاً در زندگی مردم مشرق زمین نوعی از الهامات و واردات غیبی حکمفرما است و پایه و اساس بسیاری از تفکرات روزانه و امور زندگی این ملت‌ها، بر نوعی از الهامات غیبی است و باید اذعان کرد که این راه و روش هم سهل‌تر و هم احیاناً مقرون به صواب است. ملت مشرق زمین در تمام شئون زندگی خود و حتی در شعر و ادب از انوار تابناک آفتاب و نلاله و درخشندگی ستارگان و ماهتاب و احیاناً مناظر زیبای طبیعت الهام می‌گیرند و بسیاری از تشبیهات و استعارات و کنایات خود را در شعر و ادب از این مایه‌ها می‌گیرند، اصولاً زیبا بهر نحو و مربوط بهر چه باشد در شعر و ادب و حتی فلسفه این ملت اثری کامل دارد. رعد و برق، برف و باران، ابر و آفتاب هر یک به ادب و فرهنگ مشرق زمین بویژه ایران جلوه خاصی می‌بخشد و الهام‌بخش نوعی از تفکر ادبی و فلسفی و حتی اجتماعی است. فلاسفه ایران نیز حتی خشک‌ترین آنان بمانند ابن‌سینا، سرانجام کار و مال خود، ملهم بالهامات غیبی میشوند و به فلسفه خود نوعی روح اشراق می‌بخشند. باری از این فلسفه، یعنی حکمت اشراق، شهاب‌الدین سهروردی، بارها بنام فلسفه ذوقیه نام برده است در برابر حکمت بحثیه. همانطور که ملاصدرا فلسفه تلفیقی خود را که جامع اشراق و ذوق و بحث است فلسفه متعالیه نامیده است. در تعریف فلسفه بحثیه که ظاهر آ ریشه آن به ارسطوطالیس و احیاناً اساطین‌الحکمة بر میگردد آمده است که فلسفه دانش باحوال اعیان موجودات است به آن که هست و در نفس الامر وجود دارد و نه آنطور که باید باشد و نه آنطور که ذهن آدمیان درمی‌یابد، نهایت با قید این معنی که این علم بی‌حد و نهایت نمی‌باشد، بلکه در حد قدرت و استعداد انسانی است.

البته این تعریف با تمام جامعیت و مانعیتی که دارد در فلسفه اسلامی و احیاناً بنزد اهل ذوق پذیرفته نیست و به همین جهت است که فیلسوفان اسلامی ایران کوشش کرده‌اند تعریف یا

تعاریف دیگری جایگزین آن کنند که نمودار کار و طرز تفکر خود آنان در باب مسائل فلسفی باشد. در این تعاریف اغلب جنبه ذوقی بدان داده‌اند و این خود نمودار این است که از همان گامهای نخست روش کار مشائی مورد پسند آنها نبوده است. از جمله تعاریف بعدی فلسفه این است که گفته‌اند: فلسفه عبارت از علم با اصول و موازینی است که آدمی در اثر ممارست به آن يك جهان عقلانی شود بسان جهان خارجی. نظیر این معنی در سخنان علی ابن ابی طالب امام شیعیان دیده میشود که فرموده‌اند: «اترعم انك جرم صغير و فيك انطوى العالم الاكبر» آیا تو گمان بری که جرم و کالبد کوچک و ناچیزی هستی در حال که وجود تو نمودار جهان بزرگ و عالم وجود است. و البته این درهنگامی است که به کمال قوای نظری و عملی و با عقل عملی و نظری ممکن انسانی برسد.

در فلسفه اسلامی کلمه فلسفه تبدیل به حکمت شده است چنانکه در تاریخ فلسفه اسلامی اغلب به کلمه حکمت اسلامی برمی‌خوریم و البته این اصطلاح مقتبس از قرآن مجید است که میفرماید: يُوْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا. این معنی نیز خود نمودار این است که فلسفه یونان با همان قالب ریزی خرد، که از جهان مغرب و یونانی بعالم اسلام وارد شده بود مورد پسند و پذیرش فیلسوفان اسلامی نبوده است.

بهر حال همراه با تغییر کلمه فلسفه و تبدیل آنها به کلمه حکمت بطور کلی تعریف آنها تبدیل وضع پیدا میکنند و موضوعاً و محمولاً دگرگون میشود، بجای بحث در حقایق موجودات که بنظر فیلسوفان اسلامی حاصلی نخواهد داشت بحث و بررسی مسائل عملی‌تر و مفیدتر قرار داده میشود، و گفته میشود که علم عبارت از نوری است که در قلوب صافیه از ناحیه و اهب‌الصور رسوخ و تابش می‌نماید که علم رسمی سربسریل است و قال نه از کیفیت حاصل نه حال و بدین ترتیب فلسفه یونانی در برابر فلسفه اسلامی ایران و حکمت اهل خطاب قرار میگردد و مسیر اصلی آن که بحث و وجدال بیهوده و بی‌ثمر است بذوق و یافت بی‌واسطه تبدیل میشود. و از یک روش نظام یافته محدود در مقولات و قاطیفور باس ارسطویی که بر ساخته اندیشه‌های معیوب و افکار نارسای مشائی است به روش بی‌روشی و نظام بی‌نظامی تبدیل میگردد.

نظام مقولوی و شیخ اشراق

نظام مقولوی ارسطویی و اساس طبقه‌بندی موجودات بر مفاهیم، کلی سازی است و آن قهراً کار ذهنی میتواند باشد و بس، ساخته و پرداخته اذهان است و بس و قهراً مسئولیت تطابق و عدم تطابق آنرا با واقع و نظام آفرینش بدان طریق که هست حتی واضع آن یعنی ارسطو هم نمی‌تواند عهده‌دار بشود. بنظر فیلسوفان اسلامی این نظام بجز تجدید افکار بشری در چهارچوب خاص ثمری دیگر ندارد و نمودار هیچ واقعیتی نمی‌تواند باشد. خدعه ایست که پیروان مکتب مشاء برای مهار کردن افکار بشری در چهارچوب خاص و رسیدن به هدفهای مخصوص کرده‌اند، سکر و نیرنگی است که ارسطو در راه خدمت به مخدوم خود اسکندر مقدونی بکار برده است و اگر بنا می‌بود که فلسفه مشائی ارسطویی آدمی را بواقعیات و حقایق نفس‌الامری رهنمون شود در طول تاریخ تفکر بشری بر این اساس که قهراً چند صد قرن بطول انجامید و افکار بشر بر خط مشی و دستورالعمل ارسطو قرار داشت همه حقایق جهان مشهود و مکشوف میشد، در حال که نه تنها چنین نشده است، علی‌الدوام بنادانی و جهالت انسانها افزوده گردیده است. شیخ بهائی گوید:

رسوا کردت بمیان بشر برهان ثبوت عقول عشر

تا چند ز شفا شفا طلبی	از کاسه زهر دوا طلبی
راهی نمود اشاراتش	دل شاد نشد ز بشارتش
سؤال المؤمن فرموده نبی	سؤال ارسطو ز چه می‌طلبی

چنان می‌نماید که نظام مقولی ارسطو بسان تار عنکبوتی است که دورنمای انسانها را کم کرده است و در بیک دایره بسیار تنگ محدود و محصور نموده است و یا بمانند پیله ابریشم است که بدور کرم ابریشم تنیده میشود و او را در بیک قفسی که خود ساخته است محبوس و زندانی میکند، قدرت فکر کردن و اندیشیدن را از او سلب میکند، جولان فکری را راکد و ازسیر در آفاق و انفس و فضای نامتناهی باز میدارد.

مولانا جلال‌الدین گوید :

فلسفی گوید ز معقولات دون . عقل از دهلیز می‌ناید برون .
فلسفی منکر شود در فکر و ظن . گو برو سر را بدان دیوار زن .
نطق آب و نطق خاک و نطق گیل . هست محسوس حواس اهل دل .
فلسفی کو منکر حنانه است . از حواس انبیا بیگانه است .
فلسفی مر دیو را منکر بود . در هماندم سخره دیوی بود .
گرندیدی دیو را خود را بین . بی جنون نبود کبودی بر جبین .

گرتوخواهی کت شقاوت کم شود . جهد کن تا از تو حکمت کم شود .
حکمتی کز طبع آید وز خیال . حکمتی بی فیض نور ذوالجلال .

اندرین بحث از خرد ره بین بدی . فخر رازی رازدار دین بدی .
لیک چون من لم یدق لم یدربود . عقل تخیلات او حیرت فزود .

زین قدمهای صور کم باش مست . تا نگریدی بت تراش و بت پرست .
از قدمهای صور بگذر مایست . باده در جامست لیک از جام نیست .

و به همین جهت است که اصولاً در مشرق زمین فلسفه بر یک نظام خاصی که ما آنرا نظام مقولی نام نهادیم نبوده و نمی‌باشد، آن نظام، نظام بر ساخته بشر است که مبتنی بر طبقه بندی اجناس و فصول، انواع، اضعاف، اعراض، جواهر و جز آنها است. و اصول کلی که بعنوان اصول یا علوم متعارفه و اصول موضوعه تلقی شده است. بمانند امتناع اجتماع ضدین و یا اجتماع و ارتفاع تقيضین و اصل هويت همه بر ساخته افكاری است که خود را در چهارچوب نظام مشاء زندانی کرده است و نخواسته است آزادانه در بیک فضای وسیع نامتناهی اندیشه کند و فکر جوال خود را جریان دهد.

در روش اشراق دنیا و موجودات جهان را نمیتوان در نظام مقولی بر ساخته انسانی در آورد جهان اشراق جهانی است وسیع، فضائی است باز، همه چیز در عین کثرت وحدت دارد و بیکدیگر پیوسته است، از مقدمات ذهنی نمی‌توان به نتایج رسید. تحصیل و حصول نتایج، ذهنی صاف و قلبی همچون آینه می‌خواهد.

زین قدم زین عقل رو بیزار شو . چشم غیبی جوی و برخوردار شو .
زین نظر زین عقل ناید جز دوار . پس نظر بگذار و بگرین انتظار .

غیر عقل و جان که در گاو و خراست . آدمی را عقل و جان دیگر است .

صد هزاران فضل دارد از علوم . جان خود را می‌نداند این ظلوم .
داند او خاصیت هر جوهری . در بیان جوهر خود چون خوری .

علم تقلیدی بود بهر فروخت . چون بیامد مشتری خوش برفروخت .

وازمین جهت است که از همان قدیم الایام وحتى در تاریخ تفکر انسانی در ماقبل اسلام به روش کار ارسطو سخت حمله شده است و منطق او را که تنها دستور العمل اندیشه بوده است یا نارسا داشته اند و یا گمراه کننده و ما این معنی را بطور خلاصه در مقاله جداگانه نمودیم.

عقل محض

همانطور که اشارت رفت عقل محض که پیروی از آن راه و روش مشاء است در نظر شیخ اشراق بسیار ناتوان و نارسا است و بواسطه آن هیچ مجهولی را نتوان معلوم کرد و هیچ حقیقتی را نتوان کشف کرد. گرچه از لحاظ تعلیماتی هم راه و روش مناسبی باشد و لکن سرانجام از لحاظ کشف حقایق و تحقیقاتی نمیتواند محصولی بدست دهد. اساس حملات ابوریحان بیرونی بر ارسطو و فلسفه او هم همین است. وی شیخ الرئیس ابن سینارا که تنها مدافع ارسطو است مورد خطاب قرار داده ویرا بر اساس منطق ارسطو در مقابل پرسشهایی قرار میدهد که نه او و نه شاگردش ابو عبدالله معصومی هیچکدام از عهده پاسخ آن بر نیامده اند.

شیخ بهائی گوید :

نهاية أقدام العقول عقال واكثر سعی العالمین ضلال

اصولاً روح ملت مشرق زمین قید و بند پذیر نیست و آزاد است.

و همین آزادی روح و گسترش دامنه فکر است که گاه گاه درخشندگی خاصی پیدا کرده، جهان تاریخ و ظلمانی را روشن و منور میگرداند. مطالعه ادب و فرهنگ گذشته ایران این معنی را بخوبی مدلل میدارد. وسعت دامنه فکر و تجلیات خاص روح ایرانی است که ادبیات منظوم و منثور خود را باوج زیبایی ممکن رسانده، کسانی را بمانند سعدی و حافظ و مولوی پرورانده است. چنانکه اشارت رفت آنچه بنام فلسفه و علوم عقلی از سرزمین یونان بما رسیده است بر اساس نظامی خاص قرار دارد که آنرا بنام نظام ارسطویی نامیده اند، و همین نظام است که در دوره تحول و باصطلاح رنسانس مورد نقد و جرح قرار میگیرد و متفکران مغرب زمین یکباره علم مخالفت را علیه این طرز تفکر برمی افرازند و نه تنها علیه نظام منطق ارسطویی، بلکه علیه کلیسا و مذهب هم قیام میکنند. در اینجا است که همه چیز دگرگون میشود، و بطور کلی فلسفه، جنبه ثبات و تقدس خود را از دست میدهد و قهراً این نخستین گامی است که در راه نابسامانی بشری برداشته میشود و نخستین خشت کجی است که بشریت بعنوان زیرسازی و زیربنای جوامع خود میگذارد و لاجرم تا ثریا میرود دیوار کج. اصول اخلاقیات در نظام نوین درهم می ریزد و جامعه مترقی و عصر طلایی دچار بدترین وضع از لحاظ انحطاط اخلاقی میشود. و سرانجام فلسفه و دستور العمل اندیشه بشری دگرگون میشود. نه فلسفه و نه مذهب و نه اخلاقیات هیچگاه دیگر جنبه ثبات و تقدس ندارند و بدین ترتیب روش فکری بشر واژگون میشود و افکاری نزدیک به فلسفه عملی و یا پراگماتیسم بوجود میآید و در اینجا است که همه چیز رنگی دیگر به خود میگیرد. قدیم یکسر بیک سو نهاده میشود و جدیدی هم جایگزین آن نمی شود مگر افکار لایراتواری. همه چیز حتی اخلاقیات باید مورد قبول آلات و ابزار مادی بر ساخته بشری باشد، حتی احساسات ادبی، ادبیات واژگون میشود، برای جامعه ها، ادبی که نمودار ذوق لطیف و احساسات عاشقانه و غیره است باقی نمی ماند، ادبیات مذهبی وضعی بدتر از آن پیدا می کند دنیای دیگری بوجود میآید فضای دیگری موجود میشود، که در عین محدودیت در چهارچوب فلسفه عملی جالب و فریبنده است. بویژه آنکه در آن فضای محدود آزمایشگاهی به نتایج حاصله از آن مقدمات بسرعت دسترسی حاصل و مطلوب بدست میآید.

در این مرحله است که فلسفه بطور مطلق ارزش وجودی خود را از دست میدهد حتی در دایره نظر کلی بر موجودات جهان که آخرین حد فلسفه نوین است.

به حکومت مطلقه چندین قرنی ارسطو خاتمه داده میشود بوضعی نامطلوب، ادبیات به مفهوم عام کلمه خود اعم از ادبیات مذهبی که اهم افکار انسانها را بخود مشغول داشته بود و یا

ادبیات عامه مردم و ادب ملی دگرگون میشود و بیهوده و بی‌ثمر محسوب میگردد، ادبیات منعکس‌کننده زیر بنا و مادیات بشری میشود و خشک بی‌روح میشود.

از مجموعه آثار و افکار ارسطو این مطلب مستفاد میشود که فلسفه ارسطو یک نوع فلسفه مادی است و فلسفه متافیزیکی محض نیست، جنبه مادیت آنها بسیار نیرومند است، برخلاف استاد و مربی‌اش افلاطون که فلسفه‌اش نمودار روح شاعرانه و نوعی فلسفه روحی است، گرچه در باب مسائل اجتماعی دید افلاطون دگرگون میشود لکن بهر حال جنبه روحانی و ایده آن نیرومندتر است، کار ارسطو یک نوع بنائی و زیرسازی است در کار محدوده و نظام معین و در جهت حفظ منافع آقاها و یا جباران جامعه یونانی است وی سعی کرده‌است وضع موجود عصر خود را در سرزمین یونان در نظام معین و قالب متولات فرم‌بندی کند و در این راه باید گفت موفق بوده است، مسأله افتراق و انفکاک فصول از اجناس و اجناس از انواع و اصناف و جواهر از اعراض و عقول از اجرام و بالاخره طبقه‌بندی موجودات همه نمودار این معنی است که هر موجودی را که در حد خود تعریف کرده خصوصیات و ممیزات آنرا برشمارد و نظام وجود را آنطور نماید که نظام جامعه یونانی بوده است تا بدین وسیله بتواند مخدوم خود را در رأس قاعده و بطور سلسله مراتب مهاجران و بردگان را در قاعده مخروطی شکل بنهد و این همان چیزی است که نظم دهنده کلیسا میشود و پایه و اساس تفکر بشری و بالاخره ادبیات کلاسیک ضد مذهبی و اندیشه‌های فردی و جمعی میگردد. غافل از اینکه همه این کوشش‌ها در راه ترقیات مادی بخاطر رفاه و آسایش انسانها است. نتیجه نهائی امر اینکه نظام ارسطو کراسی ارسطوئی و یا کلیسایی تبدیل به نظام ارسطو کراسی ویلیام جیمز و احیاناً کارل مارکس و انگلس میشود، در این باره شاید درسطور بعد سخن بگوئیم، بهر حال ادبیات کلاسیک مذهبی که در عین متضمن بودن نوعی روح شاعرانه ولو در حد لطافت و احساسات لطیف مذهبی و تجلیات عرفانی حاوی جنبه‌های اجتماعی و اخلاقی مناسب عصر مدرسی بود مبدل به نوعی ادبیات بی‌رحمانه حتی بیش از بی‌رحمی‌های ناشی از نظام کلیساها و در حد توجیه و تفسیر ساده میشود.

چه آنکه اشارت رفت که فلسفه و نظام ارسطوئی که کلیسا مستلزم بآن بودند با وجود اینکه در جهت تأمین منافع آقاها و برقراری نظام آقائی و بردگی می‌بود لاقلاً این حسن را هم داشت که احیاناً حس ترحمی از طرف آقاها نسبت به بردگان را در برداشت و بردگان هم میتوانستند در ظل عنایت آقا بنوعی زندگی ادامه دهند، لکن مادیت جدید نه احساسات لطیف شده مذهبی دارد و نه از عطف‌های نوع دوستی برخوردار است همه را در زیر چرخهای عظیم و بی‌رحم خود خرد میکند و بشریت را بصورت یک ماشین خودکار در می‌آورد آن چنان که آنی غفلت میتواند او را محو و نابود کند.

نهضت رنسانس و ادبیات مذهبی کلاسیک و تفکر فلسفی و اجتماعی

هر گاه تاریخ نهضت‌های عصر رنسانس اروپا و مغرب‌زمین را مورد بررسی قرار دهیم و به موشکافی در ابعاد آن بپردازیم درمی‌یابیم که اساس همه این نهضتها، رهائی یافتن از قیود و بندها و نجات از حکومت مطلقه ارباب کلیسا و اشرافیت حاصل از آن نظام است و سرانجام نجات از اسارت بت‌های اجتماعی. ادبیات آن عصر خلاصه میشود در یک نوع افکار و اندیشه‌های مذهبی در چهارچوب قدوسیت کتب مقدس و دستورات روحانیان و ارباب کلیسا در حدی که با منافع اشرافیت غول‌آسای آن زمان منافاتی نداشته باشد.

لکن از آنجا که قاعده و قانون روزگار است که هر چیزی از حد بگذرد به ضد خود و منعکس بدان میشود از بطن و متن همان کلیساها کسانی پیدا شدند که ادب کلیسایی را مورد نقد و بررسی قرار دادند سهل است، با اصول مقدسه کتب مذهبی خود هم دست‌درازی کردند و مبانی و اصول آنرا مورد نقد و بررسی قرار دادند و متدرجاً ادبیات و اندیشه‌های انحصاری ارباب کلیسا را دگرگون کردند و کسانی در بیرون کلیسا برای خود حق اندیشه و تفکر قائل شدند و

جامعه را در طرح ریزی اجتماعی ذی‌مدخل دانستند و در هم ریختن اصول حکمت و منطق ارسطورا نه تنها در حد شرک و کفر ندانستند بلکه از واجبات ملی بحساب آوردند. همراه و بلکه در اثر این گونه اندیشه‌ها و دگرگون شدن روشن‌فکری اندیشمندان و توجه به علوم آزمایشگاهی و سوق دادن ادبیات ملی و اجتماعی را بدان سوی، دیگرهای بخار بجوش می‌آید و تحول صنعتی شروع میشود. این ترقی و تحول گرچه در ابتداء امر فریبنده و جالب مینماید و تا حدودی هم باید اذعان کرد که خدمتی به جهان بشریت بوده و هست. لکن موجب میشود که بتدریج و بدون اراده و اختیار و بدون اینکه کسی یا کسانی بتوانند ممانعت کنند، قدرت از کلیسا سلب شده و کشتی‌های غول‌آسا و ماشین‌های متحرک عظیم و همچنین ارباب صنایع، قدرت را بدست گیرند و عبارت دیگر مرحله انتقال قدرت از ارباب کلیسا به ارباب صنایع شروع شود. در اینجا است که دیگر جامعه‌ها بیدار شده‌اند و قدرت غول‌آسای کلیسا دیگر در بین نیست تا بتواند با افسونگری خاص خود آنها را در خواب نگهدارد. ادبیات آزاد در هر گوشه و کنار جوامع نغمه ساز میکند که محصول همه آنها در ادبیات بینوائی نمودار میشود و کسانی بمانند هوگو، آگاهانه نازیانه برداشته بر گرده جامعه میزنند و آنها را از اوضاع نابسامانی که در اطراف آنها می‌گذرد آگاه میسازند و بدین ترتیب ادبیات انقلابی قرن نوزدهم پایه‌گذاری میشود.

و بالاخره باید گفت که در عصر رنسانس و نزدیک به قرن هفدهم یک نوع کودتای بزرگ علمی و فلسفی علیه همه علوم قرون وسطی و افکار و اندیشه‌های حاصل از آن بوجود آمد و انجام گردید و بدنبال آن تحول بزرگی در شیون مختلف علمی و فلسفی و سیاسی بوجود آمد که تا هم‌اکنون، خوب یا بد هم از تبعات آن، هم از مضرات و زبانهای ناشی از آن و هم احیاناً از فوائد و منافع آن بشریت برخوردار است. بدنبال همین تحول فکری عظیم است که ادبیات کلیسایی هم دگرگون میشود و مسیر آن که در جهت ستایش خدایان و روحانیان و ملوک و فئودالها بود تبدیل به اندیشه‌های دیگری در جهت اصالت جمع میشود و در جهت بیان احساسات ملتها و خواست آنها قرار میگیرد. هنر و فکر و ادب از حالت کلاسیک کلیسایی و تفکر عرشی آسمانی خارج شده بزمین فرود می‌آید و سرانجام در این مسیر فکری قدرت از کلیساها و روحانیان سلب میشود و بدست صنعت و ارباب سرمایه و صنایع می‌افتد. عواملی دیگر از خارج و داخل بدین وضع کمک میکند و انقلاب صنعتی به معنی خاص بوجود می‌آید. دیگر ادبیات نمایانگر احساسات آسمانی نیست بلکه بشر بر مبنای جامعه‌ها، به صنعت، به ماشین، به انقلابات ملی به تحولات اجتماعی مینگرد و در آن حد می‌اندیشد، خشک بی روح و بی‌رحم می‌شود. در این مرحله از تفکرات که عصر بینوائیان نمودار شده، همه چیز از دید مادیت نگرسته میشود.

در اینجا است که فلسفه و ادب و هنر و فکر و اندیشه در خدمت صنعت و ماشین قرار میگیرد معیارها، دیدها همه عوض میشود، نقاشی و موسیقی، ادب، شعر، آهنگ همه و همه هماهنگ صنعت و حرکات و سکنات دستگاه‌های ماشینی و تکنیکی میشود در این بین مسیر فکری انسانها دو شاخه میشود، و قهراً دو گونه ادبیات و فلسفه بوجود می‌آید یک گونه فلسفه و نوع اندیشه که کانت، دکارت و امثال آنان مظهر و نمایش دهنده آن هستند و یک گونه فلسفه و نوع اندیشه کارل مارکس و انگلس نمایش دهنده آن میباشند، یک گونه ادبیات و فلسفه سوسیالیزمی و یک گونه فلسفه و ادبیات امپریالیزمی و عبارت دیگر دو نوع اشراقیت و سرانجام قدرتها از یک طبقه به طبقه دیگر منتقل میشود و در این بین ملت بعنوان یک واسطه و عبارت دیگر واسطه بی‌حاصل محسوب میشود.

اوضاع علمی و فلسفی در مشرق زمین و سرزمینهای خلافت اسلامی

همانطور که اشارت رفت فلسفه و علوم یونان در جهان اسلام و بدست اندیشمندان اسلامی که اغلب ایرانی‌الصل بودند وضعی دیگر بخود میگیرد و با وجود غرور و برتری در مسائل و اصول و قواعد آن ودقت و موشکافی در روشن‌فکری و دستورالعمل فکری ارسطویی هیچگاه از دید یک فن و یا علم مستقل بالذات مورد توجه واقع نمیشود و جنبه ابزار و آلت بودن خود را در

موقعیت اجتماعی و علمی و سیاسی اسلامی حفظ میکند و از دیدگاه اندیشمندان اسلامی اعم از متکلمان مذهبی و یا فیلسوفان آزاد بعنوان يك وسیله خوب و نظام یافته برای دفع ایرادات و اشکالات مذهبی و اجتماعی و فلسفی مورد استفاده قرار میگیرد و احياناً صرفاً به منظور برخورداری کردن حس برتری جوئی و فضل نمائی مورد توجه واقع میشود، تا آنگاه که شیخ مقلد شهاب الدین سهروردی در جهان تفکر اسلامی و یا ایرانی خود نمائی میکند و با هوش سرشار و ذكاء تمامی که دارد با اتکاء بروح ناسیونالیزمی ایرانی و مشرق زمینی یکسره نظام ارسطوئی را درهم می ریزد و با احترام تمام اصول فلسفه مشاء را مورد نقد و بررسی قرار داده یا نارسا و یا باطل و بیهوده میداند و فلسفه و دستور اندیشه که بقول او مطمئن تر و نزدیک به واقعیت است جایگزین آن میکند و آن روشن فکری اشراقی است.

خود این فلسفه را میراث آباء و اجداد ایرانی خود میداند و آنرا در نیل به حقایق رساتر می شمارد احیاء حکمة المشرقیین بوسیله این فیلسوف بزرگ گام بزرگی است در انتقال از فلسفه مادی گرای ارسطوئی به فلسفه متافیزیکی و معنوی مشرق زمینی بر اساس نور و روشنائی و بدیهی که گرچه روح اشراقی هیچگاه در صحنه تفکر مشرق زمینی نه از ادب و نه از فلسفه و نه حتی از علم و مذهب هم در جوش و خروش پایه ریزی زیر بنای مذهب اسلام نادیده انگاشته نشده لکن از این تاریخ تجلی روح اشراقی در همه شئون ادبی و فرهنگی و موسیقی و علم و ادب نمودارتر گردید و کل ادبیات منثور و منظوم ملت های مشرق زمینی و ایرانی و اسلامی از این فلسفه تبعیت نمود.

در اینجا باید یاد آور شد که آنچه معروف و مشهور است افلاطون فیلسوف نامی و بزرگ یونان باستان بنیان گذار حکمت اشراق بوده است لکن شیخ شهاب گوید بانی فلسفه زردشت بزرگ و سایر حکمای ایرانی اند و از این طریق بوسیله فیثاغورس به عالم یونان وارد شد. و همانطور که اشارت رفت در تعریف حکمت اشراق گفته اند: حکمتی است که اساس آن بر فیوضات و تابش های مستقیم قرار دارد و مبتنی بر جدال و استدلال نیست.

این حکمت برخلاف حکمت یونان که صرفاً مبتنی بر طرز تفکر تجربیدی و کلی سازی و استدلالات قیاسی است که طبق نظام تفکر ارسطوئی و بر اساس دستور العمل اندیشه کردن او است هیچ نوع دستور العملی برای اندیشیدن ندارد و معتقد است که افکار را نباید در قید و بندی در آورد و نظام خاصی برای آن معین کرد دایره فکر و اندیشه هیچگاه محدود نیست و نباید محدود کرد، نظام آقائی و بردگی وجود ندارد، علم مخصوص به دسته خاص نمی باشد، ارسطو با نظام اندیشه و فکر خود نخست دایره اندیشه بشری را محدود میکند و سپس بر حسب وجود طبقات اجتماعی خاص که ناشی از تحدید آنها در نظام مقولی است علوم را طبقه بندی کرده بعضی را ویژه آقاها میداند و بعضی را ویژه برده ها، علم سیاست و ملک داری را مطلق برای طبقات بردگان تجویز نمی کند در فلسفه هم نوعی اشرافیت را مجری میداند، تا آنجا که نخوت و غرور زیاد از حد او را بر آن میدارد که هم خود و هم شاگردانش وی را خاتم حکما و فلاسفه بدانند و علوم اولین و آخرین را در خطه طبقات و نظام معتولات او جستجو کنند، نه حرفی بدان بیفزایند و نه کلمه از آن بکاهند.

لکن در نظام فلسفه اشراق همانطور که شیخ مقلد شهاب الدین بارها تصریح کرده درهای اندیشه به روی انسانها همیشه باز است ارسطو نه اولین فلاسفه و اندیشمندان است و نه آخرین آنها دیگران هم حق دارند فکر کنند و جوایب حقیقت باشند، هر آنکس که دلش صافی تر و حقایق را بهتر و زیاده تر میتواند اندر یابد فیض الهی هیچگاه منقطع نمی شود و از خودخواهی است و بلکه کفر است که برای علوم و دانشهای بشری جنبه انحصاری و اشرافیت قائل شویم و یا کسی را خاتم تفکر بشری بدانیم. حکیم اشراقی چنین می اندیشد که آیا میتوان فکر آدمی را در نظام معین جریان داد و از جولان آنان در جهات مختلف جلوگیری کرد و عبارت دیگر مدار

و مسیر تفکرات بشری را یک بعدی کرد؟ و آیا تفکرات یک بعدی میتواند جهان را آنطور که هست مشاهده کند و یا با طرز تفکر یک بعدی میتوان همه ابعاد جهان را دید؟

عالم هستی را ابعاد مختلف است و ابعاد آن به نمود انفاس خلایق است و با دید یک بعدی ارسطویی که تنها منافع مخدوم خود را مد نظر داشته است نمیتوان همه ابعاد عالم را دید زد.

به نظر شهاب الدین حکمت مشاء حکمت یک بعدی است و حکمت اشراق ابعاد مختلف دارد و به همین جهت است که نباید نظامی برای آن و یا دستورالعملی برای آن قائل شد، هر کس در حد خود می اندیشد و اندیشه اش در حدی که هست برای خود او لا اقل درست است.

نهایت امری که میتوان آزمایای حکمت یک بعدی برشمرد این است که چون دایره دیدها مشخص و محدود میشود و جریان همه افکار در یک نظام یک بعدی به خط مستقیم قرار میگیرد، یک نظام تعدیل شده برای جوامع بوجود میآورد و نظام فرهنگی و ادبی و فکری را برای مدتی نامحدود ثابت و یکنواخت نگه میدارد. و بدیهی است که انسان با این طرز اندیشه نمی تواند به زیر و زبر موجودات واقف شود و چون بحکم طبیعت همه موجودات عالم بایکدیگر پیوسته اند و بقول خود ارسطو هم روابط علی و معلولی دارند نمیتوان با دید یک بعدی حتی به ظواهر امور هم واقف شد تا چه رسد به حقایق امور.

پس فلسفه مشاء مهارکننده افکار و اندیشه های بشری است.

در اینجا که بحق شهاب الدین را مؤسس نهضت بزرگ علمی و فلسفی مشرق زمین بحساب آورد لکن نهضتی که در مسیر معنویت گام برمیدارد. و اگر افرادی مانند گالیله و کپرنیک در مغرب زمین سلاسل و اغلال ارسطو را بیک باره درهم ریخته نظام نوینی در یک دایره محدود برای اندیشمندان بوجود آوردند شهاب الدین نه تنها نظام و قید و بند های منطق ارسطویی را درهم می ریزد، افکار و اندیشه ها را در یک فضای گسترده نامتناهی آزاد میگذارد و هیچگونه نظامی برای آن برقرار نمی کند. نهایت در مسیر روحانی و معنویت.

در دایره تفکرات اشراقی همه چیز زیبا است همه نور است، همه روشنائی است، همه چیز وجود است، ظلمت و تاریکی، عدم و نیستی وجود ندارد.

گرفتار آن گونه تناقض ها که فلسفه یک بعدی ارسطو میشود نمی گردد.

در تفکر یک بعدی نظام آقائی و بردگی بوجود میآید و سبب میشود که ادبیات ملتها در یک نظام خشک بی روح جولان داده شود.

تفکر نظام یافته ملترم بوجود طبقات است و از همین جهت است که نظام اجتماعی آنها از همان دیدگاه مورد توجه واقع میشود و این است راز اینکه افلاطون با روح اشراقی خود پایه گذار مدینه الاحرار میشود هر چند مقید به اصول بت پرستی محیط خود هم باشد. و ارسطو پایه گذار مدینه که ملزم بوجود طبقات آقاها و برده ها است.

در مقالتهی جداگانه اشارت کردم که نظام ارسطویی بمانند یک راه باریک و تاریکی است که با تکیه به عصای چوبین میتوان از آن عبور کرد آنهاهم شاید سرانجام به مقصد برسد یا نرسد.

تناقض در یک خط مستقیم یک بعدی مورد دیدار ارسطو و تابعین او واقع میشود و البته در این دید محدود و نظام یک بعدی مسأله طوری عنوان میشود که غیر قابل انکار است لکن از دیدگاه فیلسوف اشراقی جهان وجود همه سازگاری است و تناقض ها همه در یک مرحله سازگاری است مگر در مفهومات اعتباری.

مثلاً در ترسیم زیر با توجه به همه جهات و وحدت هشتگانه اگر تصدیق به شجاعت زید و عدم شجاعت آن شود تناقض حاصل میشود لکن ابعاد دیگر قضیه اگر مورد مخاطره واقع شود تناقضی در بین نخواهد بود.

۱ - باین معنی باشد که زید تنها شجاع است و صفات دیگری ندارد.

۲ - باین معنی باشد که زید در عین جامع بودن همه صفات ممکنه شجاع هم باشد.

۳ - باین معنی باشد که فقط او شجاع است و دیگری شجاع نیست .

۴ - باین معنی باشد که زید شجاع است و دیگران هم شجاعند .

۵ - باین معنی باشد که زید کاملاً در شجاعت است .

اینها همه واقعیتی است که غیر قابل انکار است و وحدت هشتگانه هم بجز نوعی ترسیم

ذهنی محض چیزی دیگری نیست .

در این طرز تفکر هیچ مجهولی معلوم نخواهد شد و لازم آید که بقول شیخ اشراق

اصولاً معلومی در جهان وجود برای انسانها نباشد و البته این معنی در حدی خاص بر روش اشراق

درست است لکن در روش مشاء که قائل به دانش مطلق است این خود نوعی از تناقض است .

در مثال بالا گوئیم اگر فرض اول درست باشد لازم آید که کلیه صفات ممکنه نامتناهی

مورد بررسی قرار گرفته باشد و با یکدیگر مقایسه شده باشد و آن گاه این نتیجه حاصل شده باشد

که زید فقط شجاعت دارد . و این امر لاف با دید یک بعدی محال است مگر اینکه وحدت عالم

یا توحد موجودات عالم مورد لحاظ باشد و آن جز با دید اشراقی امکان پذیر نیست .

در فرض دوم علاوه بر وجود همین نوع اشکال ایراد دیگری هست که هنگامی که گفته

میشود زید شجاع است در عین حال بدین معنی باشد که قادر است ، عالم است و ... و البته این امر

از دیدگاه حکمت اشراقی درست است .

در فرض دوم لازم آید که کل موضوعات بررسی شده و همان ایراد لازم است .

در فرض چهارم ملزم است که وجود تناقض را قبول کند و در این صورت مسأله نسبت

پیش می آید ، پس قضیه بدین صورت در می آید که زید با لحاظ انقطاع ارتباط آن با هر امری

دیگر شجاع است و با لحاظ ارتباط با اموری دیگر هم شجاع است و هم غیر شجاع و بدیهی است

که لحاظ ارتباط و عدم لحاظ آن تأثیری در واقع و نفس الامر نخواهد داشت ، در حکمت اشراقی

همه چیز همه چیز است و اصولاً به مفاهیم اعتباری ، اعتباری داده نشده است همه سوابق

موجه اند و همه موجبات سالبه اند ، مفهومات عرفی ربطی به عالم وجود و متن هستی ندارند ،

و انگهی تناقض گوئی ما منتهی به تناقض اندیشی ما نمی شود و باز تناقض اندیشی ما اگر هم درست باشد

و واقع باشد محصول وجود تناقض در عالم هستی است النهایه آنچه ارسطو در بعد مفاهیم ذهنی میتواند

ثابت کند بطلان تناقض در گفتار و یاد اندیشه است نه عدم وجود تناقض در عالم هستی ، مادر مثالی دیگر

اشارت کردیم که روابط و پیوسته گی اشیاء تا آن حد است که بررسی یکی از احوال و اوضاع آنها

مستلزم بررسی همه اوضاع و احوال صفات و ذاتیات آنها است .

اوضاع علمی و فلسفی و ادبیات کلاسیک مذهبی در مدارس ایرانی اسلامی

اشارت شد که نخست فلسفه یونانی بر مبنای اصول مشائی از مدارس یونانی و مقلدین

آنها بدستبازی دانشمندان و فضالای اسلامی که اغلب هم ایرانی بودند بعالم اسلام وارد میشود

و بازار بحث و جدل در مکتبها و مدارس علمی و مذهبی رواج کامل مییابد و دوشادوش علوم

قرآنی و ادبیات مذهبی که در آن تاریخ بیشتر فنون ادب عربی بوده است همه علوم بشری زمان

مانند طب ، ریاضی ، کیمیا و علوم غریبه و فلسفه و منطق غیره مورد نقد و بررسی قرار می گیرند

این علوم پس از پخته گی کامل و توسعه لازم بر مبنای اندیشه های نوین فلاسفه و بزرگان ایران

و اسلام بعالم مسیحیت وارد میشود و اگر چه کلیساهای مذهبی مسیحیت خود تا حدودی به موازین

و اصول منطق ارسطویی از راه حوزه های اسکندریه و جز آن آشنائی داشته اند لکن از سوی

عالم اسلامی افکار نو و جدیدتری که تا حدودی هم با روح اشراق مشرق زمین ملفق شده بود

به جهان مسیحیت و ممالک مغرب زمین وارد میشود ، افکاری که سخت کلیسا و ارباب مذاهب

آن سامان را تکان میدهد و به جنب و جوش در می آورد و در آن سوی دنیا تحولاتی شگرف بوجود

می آورد که متأسفانه و یا خوشبختانه ما که ارباب آن بضاعت بوده ایم از آن تحولات غافل میمانیم .

باری هر چند در گیر و دار نقل علوم یونان و سکندرانی بعالم اسلام اصول فنون ادب و

علوم بلاغی وخطابی و بالآخره تفکر ادبی کلاسیک و ادبیات تکامل یافته نحل‌های سوفسطائی یونان بعالم اسلام وارد میشود و بدست دانشمندان ایرانی مورد نقد و بررسی قرار میگیرد، که بعدها در ادبیات منثور و منظوم آن خودنمایی میکند لکن همانطور که اشارت رفت این نقل و انتقال به منظور خاص انجام میشود که مطلقاً جنبه پذیرش ملی و مذهبی ندارد و بطوریکه میدانیم اینگونه افکار نه از این باب که بتواند چیزی را ثابت و باطل کند مورد نفرت واقع میشود گرچه این وضع نیز نامطلوب بوده است لکن مباحث آن اغلب بی‌ثمر و یا کم‌ثمر بوده است بویژه قسمتهائی که صرفاً جنبه‌های میتافیزیکی و یا اخلاقی داشته است چون در برابر افکار مربوط به معنویات و روحانیات اسلامی و اخلاقیات و اجتماعیات دین اسلام فاجیز بوده است ضرورتی در بحث و جدال آن دیده نمیشده است و در عین حال هزاران دانشمند و فیلسوف و عالم اسلامی و ایرانی به حل معضلات و شرح مجملات و تفسیر مبهمات آن اشتغال ورزیدند و باوج کمال ممکن خود رساندند و این نبود مگر ثمره آزادی افکار و اندیشه در عالم اسلام.

این علوم همواره در خدمت مذهب واقع بود و نه مذهب در خدمت آن، اسلام خود پایه‌گذار اخلاقیات و اجتماعات بسیار نیرومندی است که هر گاه با دید انتقاد هم بنگریم بشرط آنکه جهات مختلف آنرا مورد بررسی قرار دهیم در برابر عظمت آن سرتسلیم فرود می‌آوریم، نسبت ادب و فرهنگ اسلام بفرهنگ و ادب و تمدن یونان بمانند نسبت اقیانوس بیکران است به ظرفی آب و یا نهری کوچک.

میدانیم که اساس دین اسلام بردانش است و همواره مردم را تحریک و تحریر و بر دانش آموزی و علم‌اندوزی میکند و تازبانه آیاتی مانند هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون و یوتی الحکمة من یشاء و اخباری مانند اطلبوا العلم ولو بالصین و اطلبوا العلم من المهد الی اللحد و طلب العلم فریضة علی کل مسلم و جز آنها همواره برگرد ملت اسلام فرود آمده آنها را متنبه و بیدار میکند که از طفولیت تا کهن‌سالی و از کهن‌سالی تا پیری و از پیری تا مرگ باید علم آموخت و از جهالتی که بشر بحکم خلقت و طبیعتش دامنگیرش هست باید نجات پیدا کرد، بر همین اساس ملت ایران بدین مترقی اسلام می‌گردد و آنرا با میل و رغبت تمام می‌پذیرد. اوضاع علمی و ادبی ایران قبل از اسلام و هم مقارن با آن بسیار رضایت‌بخش و بسامان بوده است و مدارس و دانشگاه‌های عظیمی در گوشه و کنار این مرزوبوم وجود داشته است که محل نقد و بررسی فنون و آموزش همه علوم زمان بوده است پس از اسلام نیز همین وضع ادامه مییابد نهایت با وضع نوتر و جدیدتری و با روح و جان تازه‌تری آزادانه همه علوم و فنون چه در مدارس ایران و چه در مدارس که در مراکز نمایندگی‌های خلافت و یا مرکز خلافت تشکیل شده بود مورد نقد و بررسی قرار داشت و ایرانیان بقول ابن خلدون مورخ و جامعه‌شناس اسلامی در همه مراکز علمی و خلافت اسلامی خودنمایی کردند و در انواع و اقسام علوم سرآمد شدند.

در همان هنگام که فرهنگ و تمدن مذهبی کلیساها در مغرب‌زمین در کادر محدود و معینی قراردادست و تحقیقات علمی و ادبی آنها محدود بحدودی می‌بود که فراتر نهادن گامی از آن حدود و ثغور در حد کفر و زندقه محسوب میشد و محکوم به حرق و قتل بود، در مدارس ایران اسلامی و سایر مدارس اسلامی همه مسائل مورد بحث و فحص قرار می‌گیرد و دانایان و دانش‌پژوهان از هر فرقه و ملت و مذهبی در این حوزه‌های علمیه جمع‌آوری میشدند و در انواع علوم از حساب و فلسفه و کلام، نجوم و ریاضیات و مکانیک و غیره غور و بررسی میکردند و در این بابها و ابواب دیگر مربوط به نظامات اجتماعی هزاران و بلکه میلیونها کتاب و مقاله و رساله نوشته‌اند و با مراجعه به مقدمه المقابسات ابو حیان توحیدی و کتاب العوامل والشوامل همان دانشمند و کتابهای متعدد رازی و بیرونی و فارابی و ابن‌سینا و سایر دانشمندان بخوبی میتوان این مطلب را نمود.

کتاب مقابسات ابو حیان توحیدی نمودار بحث‌های آزادی است که در مجامع آن روز

اسلامی میشده است و نویسنده کتاب که صرفاً بعنوان منشی در این مجالس شرکت می‌جسته است در این کتاب همه مباحث حتی کفریات و اموری که حتی مخالف با اصول اسلام است مورد بحث واقع میشود. یکی دیگر از این نمونه‌ها مجموعه رسائل اخوان الصفا است که خود دائرة المعارف بشری است و شامل انواع علوم و فنون است از موسیقار و ریاضیات و منطقیات و طبیعیات و ناموسیات و سایر شعب علوم و فنون در چنین شرایطی قهرآ ادبیات ملی و حماسی و عرفانی و مذهبی ماهر مظهر و تجلای روحی آزاد میشود، شعرا و نویسندگان هر آنچه می‌اندیشند می‌نویسند و می‌سرایند و بدین طریق مجموعه بسیار غنی از ادبیات در این سوی جهان، یعنی جهان آزاد بوجود می‌آید، ادبی که هم نمودار یک فرهنگ عمیق و ریشه‌دار است و هم نمودار روح آزادمنشانه فرهنگ ملی است و هم مظهر مجموعه معارف و فرهنگ تمدن اسلامی ملقب با تجلیات اشرافی ایرانی است این است سر تفنن در ادبیات ایران، رودکی و عنصری جوری می‌اندیشند، سلمان ساوجی جوری دیگر و خاقانی شروانی طوری دیگر. عطار، سنائی، مولوی و حافظ برنگهائی دیگر. هم نمودار علم حال است و هم نماینده علم حال، هم ذوق است و هم بحث. نظام گسترده روح شرقی بویژه فرزندان یک تمدن کهن و ریشه‌دار با جولان دادن اندیشه‌های خود در فضای باز و آزاد و غیر محدود حکمت اشراف، ادبیات این ملت را به اوج ترقی و معنویت میرساند و هزاران عارف بی‌اعتنا و قلندر مآب و میلیونها فقیه و فیلسوف و متکلم و عالم به فنون مختلف در این مکتب یعنی مکتب آزاداندیشی بوجود می‌آیند و ادبیات فارسی بحق مظهر یک دائرة المعارف بشری میشود، دائرة المعارفی که شامل هر نوع تفکر و اندیشه نو و کهنه است حامی همه تفکرات فلسفی، ادبی، عرفانی، ذوقی، بحثی، مذهبی و علمی است بدان‌سان که پایه و مایه هر نوع دانشی را میتوان در آن یافت، از جدیدترین اندیشه‌ها تا کهنه‌ترین آنها. البته این عیب هست که در فلسفه عرشیه و نظام تفکر عرشی اشرافی و فضای نامتناهی آن که جولانگاه اندیشه‌های مردم مشرق زمین است و پیران بسوی آسمانهای ادب، این ملتها را از توجه به ماده زمینی و فلسفه فرشیه باز میدارد و البته این هم خود عالمی دارد.

